

نامه پارسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲  
ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصرخسرو قبادیانی  
شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

## تعلیقات بر دیوان ناصرخسرو

مهدی محقق<sup>۱</sup>

در طی سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۵۲ که دیوان ناصرخسرو بر اساس نسخه مکتوب به سال ۷۳۶ ق و سایر نسخه‌های موجود به اهتمام مرحوم مجتبی مینوی و این کمترین مورد تصحیح و مقابله قرار گرفت و در سال ۱۳۵۳ به وسیله دانشگاه تهران چاپ و منتشر گشت، آن مجلد را عنوان جلد اول دادیم به امید آن که جلد دوم اختصاص به تعلیقات و توضیحات داشته باشد. استاد مینوی در سال ۱۳۵۵ روی در نقاب خاک کشید، از این روی راقم این سطور ناچار شد که به تنهایی به گردآوری تعلیقات و مطالب توضیحی پردازد. او در این فاصله موفق شد فقط سی قصیده از ناصرخسرو را همراه با تعلیقات و توضیحات برای استفاده دانشجویان در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری آماده سازد که تاکنون متجاوز از ده بار چاپ شده است. اکنون در این برهه از زمان دو طرح در پیش دارد: یکی آن که کتابی تحت عنوان «تعلیقات بر دیوان ناصرخسرو» به عنوان جلد دوم آماده سازد و در دسترس کسانی قرار دهد که جلد اول را، که تاکنون چندین بار چاپ شده، در اختیار دارند بگذارد تا به وسیله این تعلیقات فهم مطالب کتاب برای آنان سهل و آسان گردد. طرح دیگر

۱. رئیس هیئت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

آن که همه دیوان را مانند شرح سی قصیده همراه با تعلیقات و توضیحات بسازد تا اهل علم توضیحات و تعلیقات را هم همراه با دیوان داشته باشند و با استفاده از آنها دشواریهای دیوان را بر خود آسان سازند.

اکنون که دانشمندان ناصرخسرو شناس از همه اقطار جهان در شهر دوشنبه از بلاد کشور همزبان و همکیش و هم فرهنگ ما تاجیکستان برای نکوداشت و بزرگداشت آن شاعر توانا و برجسته گرد می آیند، مناسب دانست چهل تعلیقه را که روشن کننده چهل بیت از شاعر است، به عنوان هدیه احباب تقدیم به اهل فضل و ادب و دوستداران شعر ناصرخسرو نماید، به امید آن که اگر وسائل و امکانات فراهم گردد یکی از دو طرح یاد شده و یا هر دو را جامه عمل بپوشاند. امید است این هدیه و جیزه مورد پسند و قبول حاضران در همایش قرار گیرد و کمبودها و کاستیهای آن را بر او ببخشایند.

## ۱

مکن هرگز بدو فعلی اضافت گز خرد داری

بجز ابداع یک مُبَدَعِ کَلِمَحِ الْعَيْنِ أَوْ اذْنِي

(۱۱/۱)

ناصرخسرو «ابداع» و «اختراع» را یک چیز می داند و آن را با «خلق» فرق می گذارد آنجا که می گوید: ابداع گویند و اختراع گویند مر پدید آوردن چیز را نه از چیز و خلق گویند یعنی آفریدن مر تقدیر چیز را از چیز چنان که درودگر از چوب تخت کند و آن خالق تخت باشد (جامع الحکمتین، ص ۲۱۱). بیت بالا اشاره است به قاعده معروف: **الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ**. یعنی واحد فقط از او واحد صادر می شود که آن عقل است و از آن سایر موجودات پدید آمده است و در ضمن این شعر اشاره دارد به آیه شریفه: **وَمَا أُنزِلْنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَحِ الْبَصَرِ** (قمر: ۵۰).

## ۲

خرد دان اولین موجود، زان پس نفس و جسم آنکه

نبات و گونه گون حیوان و آنکه جانور گویا

(۱۸/۱)

اشاره است به ترتیب خلقت که آغاز آن از عقل بوده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ**. نخستین چیزی که خداوند آفرید خرد بود. در مورد ترتیب خلقت محمد بن سرخ نیشابوری می‌گوید: بدان‌که ایسزد عزّ و جلّ مبدعات پدید آورد ابداع نخستین مبدع بگفت حکمای اوائل عقل بود و به گفت اسلامیان قلم کتاب بود از آن دیگر نفس، و سه دیگر طبیعت و این سه را کلیات گفتند (شرح قصیده ابوالهیثم، ص ۹). ناصر خسرو در جایی دیگر می‌گوید:

خرد آغاز جهان بود و تو انجام جهان

باز گرد ای سرّه انجام بدان نیک آغاز

(۱۲/۵۰)

### ۳

فضل سخن کی شناسد آنکه نداند فضل اساس و امام و حجّت و مأذون

(۳۹/۴)

این چهار کلمه ناظر به مراتب دعوت اسماعیلیان است و در جای دیگر می‌گوید:

این علم را قرار گه و گشتن اندر میان حجت و مأذون است

(۴۵/۱۲۰)

حمیدالدین کرمانی مراتب هفتگانه دعوت را بدین ترتیب ذکر می‌کند: ناطق، اساس، امام، باب، حجت، داعی، مأذون (راحة العقل، ص ۱۳۸). ناصر خسرو این هفت مرتبه را این‌گونه بیان می‌دارد: رسول، وصی، امام، حجت، داعی، مأذون، مستجیب (جامع الحکمتین، ص ۱۱۰). از این بیت هم بر می‌آید که ناصر خسرو، که حجت بوده، داعیان و مأذونان را تعیین می‌کرده است:

فخر جوید بر حکیمان جان سقراط بزرگ

گر تو ای حجت مرو را پیش خود مأذون کنی

(۴۱/۱۲)

اگر اشتر و اسب و استر نباشد کسجا قهرمانی بود قهرمان را

(۱۷/۵)

«قهرمان» به معنی ناظر و سرپرست مزارع و چهارپایان بوده که در جای دیگر هم گفته است:

چه یافتی که بدان بر جهان و جانوران چنین مسلط و سالار و قهرمان شده‌ای

(۸/۲۰۶)

سنایی نیز گوید:

گرگ را برمیش کردن قهرمان باشد ز جهل

گرچه را بر پیه کردن پاسبان باشد خطا

(دیوان، ص ۲۰)

یحیی بن آدم قرشی این عبارت را در کتاب خود آورده است: **أَسْلَمَ دِهْقَانٌ مِنْ أَهْلِ عَيْنِ التَّمْرِ، فَقَالَ لَهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا جِزِيَةٌ رَأْسِكَ فَتَرَفَعَهَا وَ أَمَا أَرْضُكَ فَلِلْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ شِئْتَ فَرَضْنَا لَكَ وَإِنْ شِئْتَ جَعَلْنَاكَ قَهْرْمَانًا (الخراج، ص ۴۳).**

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

(۳۴/۶)

می خواهد بگوید که قضا و قدر همان عقل و نفس است و احتمال دارد از کلمه «نامور» ابویعقوب سجستانی یا یکی از شاگردان او را اراده کرده باشد، زیرا ابویعقوب در کتاب **تحفة المستجیبین** خود درباره عقل و نفس چنین می گوید: **و يقال للعقل القضاء على أن بالعقل تقضى النفس إدراك المعلومات و الظفر بالمطلوبات. و يقال للنفس القدر فعنناه أن الذي يتحد بالنفس من قوائد العقل فإن التقدير و التحديد محيطان به (خمس رسائل اسماعيلية، ص ۱۴۹).**

و در جای دیگر ناصرخسر و گفته است:

بی هیچ علتی ز قضا عقل دادمان

زین روی نام عقل سوی اهل دین قضاست

(۳۶/۴۱)

۶

چو کفتاری که ببندهش بعمدا همی گوید که «اینجا نیست کفتار»

(۳۵/۹)

معروف چنان است که کفتار با سخن نرم رام می‌شود و صیادان کفتار هنگام صید با آهنگ خوش به فارسی می‌گویند «کفتار نیست» و آن را تکرار می‌کنند و در عربی هم می‌گویند خامری امّ عامر. امّ عامر کنیه کفتار است، یعنی: ای کفتار پنهان شو. حضرت علی (ع) فرموده است: لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ يَخْضَعُهَا الْقَوْلُ فَتَخْرُجُ فَتَصَادُ. یعنی: من همچون کفتار نیستم که سخن خوش او را رام کند و بیرون آید و صید گردد. مولانا هم به همین معنی اشاره کرده است:

همچو کفتاری که می‌گیرندش، او غرّه آن گفت: ک «این کفتار کو»

(مثنوی، ص ۳۲۷)

۷

بسه میان قدر و جبر ره راست بجوی

که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست

(۲۳/۱۰)

اشاره است به موضعی که شیعیان در مسئله جبر و اختیار، بر پایه فرموده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، اختیار کرده‌اند: لَا جَبْرَ وَ لَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ. آن حالت میانین بین جبر و قدر است که حاج ملاهادی سبزواری می‌گوید:

لَكِنَّ كَمَا الْوُجُودُ مَنْشُوبٌ لَنَا الْفِعْلُ فِعْلُ اللَّهِ وَ هُوَ فِعْلُنَا

(شرح غرر الفرائد، ص ۱۷۶)

ابوالعلاء معری هم همین موضع را اختیار کرده آنجا که گفته است:

لَا تَعِشْ مُجْبِراً وَ لَا قَدَرِيّاً وَ اجْتَهِدْ فِي تَوْسُطِ بَيْنِ بَيْنِنَا

در حال جبر و قدر زندگی مکن و بکوش که در میان آن دو یعنی بین جبر و قدر باشی  
(لزوم ما لایلزم، ج ۲، ص ۳۶۸).

## ۸

زیرا که به تیرماه جو خورد هر کو به بهار جو پراکند

(۱۵/۱۱)

در این بیت مضمون معروف: مَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، یعنی هر چه بکاری همان را درو می‌کنی، به کار رفته است. ولی نکته قابل توجه این است که پس از بهار، که شامل فروردین و اردیبهشت و خرداد می‌شود و فصل کاشتن است، بدون فاصله ماه تیر می‌آید که هنگام درو کردن و خوردن نیست. در اینجا تیر به معنی خریف و پاییز است که زمخشری در مقدمه الادب به آن تصریح کرده و ناصرخسر و مکرراً به کار برده است:

با خویشتن شمار کن ای هوشیار پیر تا بر تو نوبهار چه مایه گذشت و تیر

(۱/۴۶)

تا کی گله کنی که نه خوب است کار من وز تیر ماه تیره تر آمد بهار من

(۱/۱۴۰)

## ۹

خواری مکش و کبر مکن بر ره دین رو مؤمن نه مقصر بود ای پیر نه غالی

(۲۹/۲۱)

اشاره است به عبارت دَيْنُ اللَّهِ بَيْنَ الْمُقْصِرِ وَ الْغَالِي (عمیون/الاحبار، ص ۳۲۷). این همان اقتصادی است که در اعتقاد لازم است که حالت میانین افراط و تفریط باشد. شاعر عرب گوید:

يَقُولُ لِی الْوَأَشْوَنَ: كَيْفَ تُحِبُّهَا؟ فَقُلْتُ لَهُمْ: بَيْنَ الْمُقْصِرِ وَ الْغَالِي

(تکملة تاریخ الطبری، ص ۲۲۹)

ناصر خسرو در جای دیگر نیز می‌گوید:

هش دار مقصّر مباش و غالی  
برتر مشو از حدّ و نه فزونتر  
(۱۳/۲۲۴)

۱۰

زین بی وفا و فاسق طمع داری  
چون در دمی به بیخته خاکستر  
(۴۶/۲۲)

این تعبیر در ادب عربی نیز دیده می‌شود. حریری می‌گوید: وَ نَفَعْتَ فِي غَيْرِ ضَرْمٍ، یعنی در غیر آتش دمیدی. شاعر گفته است:

وَ لَوْ نَارًا نَفَعْتَ بِهَا أَضَاءَتْ  
وَ لَكِنْ أَنْتَ تَنْفَعُ فِي الرَّمَادِ  
(نقل از الجامع فی اخبار ابی العلاء، ص ۳۹۰)

اگر به آتش بدمی روشن می‌گردد، ولی تو در خاکستر می‌دمی.

۱۱

گریست این جهان به مثل زیرا  
بس ناخوشست و خوش بخارد گری  
(۴۹/۲۲)

بیماری گری و خارش آن جمع میان «ناخوشی» و «خوشی» است. وَ مَثَلٌ مَنْ بِهِ جَرَبٌ فَيَحْكُهُ، فَيَجِدُهُ لَذَّةً وَ غَمًّا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ (رسائل اخوان الصفا، ج ۳، ص ۶۶). مثل کسی که دچار بیماری گری است که آن را می‌خاراند و لذت و ألم را در آن واحد درمی‌یابد.

۱۲

دنیا خطر ندارد بک ذره  
سوی خدای داور بی‌یاور  
نزدیک او اگر خطرش هستی  
یک شربت آب کی خوردی کافر  
(۶۰/۲۲ و ۶۱)

ناظر است به این حدیث شریف: لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَأْسَقَى كَافِرًا

مِنْهَا شَرْيَةٌ مَاءٍ (الرسالة العلية في الأحاديث النبوية، ص ۲۲۹). یعنی اگر دنیا به اندازه بال  
پشه‌ای نزد خداوند ارزش می‌داشت کافری را یک شربت آب هم نمی‌داد.

### ۱۳

در جهان دین بر اسب دل سفر بایدت کرد

گر همی خواهی چریدن مر تو را باید چمید

(۵/۲۵)

تعبیر «هر که چمد چرد» از توقعات عبدالله بن طاهر است: مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ  
الْمَنَامَ رَأَى الاخْلَامَ. و این معنی از توقعات انوشیروان گرفته شده که او می‌گفت:  
کی رود چرد و کی خسب خواب بیند. ناصر خسرو در جای دیگر نیز این تعبیر را به کار  
برده است:

چمیدن به نیکیت باید که مرد ز نیکی چرد چون به نیکی چمد

(۴۵/۱۲۸)

### ۱۴

پسران علی امروز مرو را به سزا پسران اند چو مر دختر او را پسرند

(۲۶/۳۱)

می‌خواهد بگوید پسران دختر پیمبر پسران خود پیمبر به شمار می‌آیند و این مطابقت دارد با  
آیه مباهله «و ابناؤنا و ابناؤکم» که از ابنا یعنی پسران، حضرت امام حسن و امام حسین علیهما  
السلام اراده شده و این برخلاف عقاید بیشتر اعراب است که فرزند دختر را زاده بیگانه  
می‌دانستند که شاعرشان گفته است:

بَسُونَا بَنُو أَبْنَاءِنَا وَ بَنَاتِنَا  
بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الأَبَاعِدِ

(شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۲۰۹)

پسرانِ پسرانِ ما در حقیقت پسران ما هستند، در حالی که پسران دختران ما پسران مردان  
بیگانه هستند.



پسرت گر جگرسرست از تن تو فاطمیان

مر نبی را و علی را به حقیقت جگرند

(۲۷/۳۱)

فاطمیان جگر پیغمبر و علی هستند، بنابر اصل معروف که فرزندان جگر پدرانند: **أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا** (سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴). و در شعر عربی هم آمده است:

وَ إِنَّمَا أَوْلَادُنَا بَيْنُنَا  
أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

(التمثيل و المحاضرة، ص ۴۶۱)

عقوبت محال است اگر بت پرست به فرمان ایزد پرستد صنم

(۳/۳۰)

این بیت ردّ بر عقیده جبریه است که می‌گویند همه چیز با خواست خداوند است، حتی بت پرستی بت پرستان. ناصر خسرو می‌گوید: اگر خداوند خود مجبور کرده و خود هم مجازات کند محال است، زیرا لازم می‌آید که خداوند ستمگر باشد، لذا پس از این بیت گوید:

عقوبت محال است اگر بت پرست به فرمان ایزد پرستد صنم

ابوالعلاء معری نیز عین همین مطلب را ذکر کرده است:

إِنْ كَانَ مَنْ فَتَلَ الْكِبَائِرَ مُجْبِرًا  
فَسَعِاقِبَةٌ ظَلَمَ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ

(نقل از الجامع فی اخبار ابی العلاء، ص ۴۰۵)

که دانست از اول، چه گویی که ایدون زمان را بپیمود باید به پنگان

(۱۲/۳۹)

«پنگان» همان کلمه‌ای است که معرّب آن «فنجان» است و سابقاً با فنجانهای آبی و ریگی تعیین وقت و زمان می‌کردند و عالمان به این امر را «فنجامیین» و علم به این روش را «علم البینکامات» می‌نامیدند. این کلمه را ابن بطوطه و ابن جبیر به صورت «منجانه» یاد کرده‌اند و ناصر خسرو در جایی دیگر نیز اشاره به پنگان کرده است:

درین صندوق ساعت عمرها را دهر بی‌رحمت

همی بر ما بپیماید بدین گردنده پنگانها

(۳۰/۲۱۱)

## ۱۸

اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چه و لب جر

(۴۱/۴۳)

در عربی می‌گویند: إِذَا جَاءَ أَجْلُ الْبَعِيرِ حَامَ حَوْلَ الْبَيْرِ. یعنی هرگاه مرگ شتر فرارسد گرد چاه گردد. این تعبیر از امثال اعاجم یعنی ایرانیان دانسته شده است:

أَسَارَتِ الْفُرْسِ فِي أَجْتَادِهَا مَقْلًا      وَلِلْأَعْجَمِ فِي أَيَّامِهَا مَثَلٌ  
قَالُوا: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَبِيئَتُهُ      أَطَافَ بِالْبَيْتِ حَتَّى يَهْلِكَ الْجَمَلُ

(التمثيل و المحاضرة، ص ۳۳۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ۱۹

سرد و تاریک شد ای پور سپیده دم دین

خُرّه عرش هم اکنون بکند بانگ نماز

(۴۰/۵۰)

«خُرّه» به معنی خروس است. اشاره است به خروس عرشی که بامدادان با یاد خدا مردمان را بیدار می‌کند و در اسلام هم می‌گویند که این خروس فریاد سُبُوخٌ قُدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، سر می‌دهد (دعائم الاسلام، ص ۱۳۹). المویذ فی الدین شیرازی گفته است:

وَ إِنَّ دِينَكَ الْعَرْشِ دُوشَانٍ عَجَبٌ      قَدْ لَزِمَ السُّوَالُ عَنَّهُ وَ وَجَبُ

وَدَائِبُهُ تَرَصُّدُ الْأَوْقَاتِ وَمِنْ قِبَلِ الْأَذَانِ لِلسَّلْوَةِ

(دیوان، ص ۲۰۳)

۲۰

بازی گریست این فلک گردان امروز کرد تابعه تلقینم

(۱۳/۶۰)

«تابعه» جن و شیطانی را گویند که به شعرا شعر تلقین می‌کند. ابوالعلاء معری گفته است: إِنَّ لِكُلِّ شَاعِرٍ شَيْطَانًا يَقُولُ الشُّعْرَ عَلَيَّ لِسَانِهِ (رسائل ابی العلاء المعری، ص ۱۰۹). ابوالفتوح رازی در ذیل شعر ابوالنجم عجللی می‌گوید:

إِنِّي وَكُلُّ شَاعِرٍ مِنَ الْبَشَرِ شَيْطَانُهُ أُنِّي وَشَيْطَانِي ذَكَرُ

گوید: آن شیطان را می‌خواهد که عرب آن را «تابعه» خواند و گوید هر شاعر را از جن و انس تابعه‌ای باشد که او را شعر تلقین کند (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۵۱).

۲۱

پسندست با زهد عمار و بوذر  
من آنم که در پای خوکان نریزم

کند مدح محمود مر عنصری را  
مرین قیمتی در لفظ دری را

(۳۱/۶۴ و ۳۲)

شعر خود را که با الفاظ فارسی دری است، تشبیه به مروارید گرانبها کرده و اگر آن را در ستایش مردان ناشایست به کار برد، مانند آن است که مروارید را در پای خوکان ریخته است. در عربی این مثل آمده است که: لَا تَطْرُقُوا الدُّرَّ تَحْتَ أَرْجُلِ الْخَنَازِيرِ. می‌فکنید مروارید را در زیر پای خوکان (التمثيل و المحاضرة، ص ۱۵). و گاهی هم تعبیر به آویختن مروارید به گردن خوکان می‌شود مانند:

قَالُوا: مَدَحْتَ أَنَسًا لِأَخْلَاقِ هَلْمٍ  
فَقُلْتُ: لَا تُغْدِرُونِي أَنِّي رَجُلٌ  
مَدَحًا يُنَاسِبُ أَنْسَوَاعَ الْأَزَاهِيرِ  
أَقْلُدُ الدُّرَّ أَعْنَاقَ الْخَنَازِيرِ

(تمة النبوة، ج ۱، ص ۱۵۲)

دشمن عدل‌اند. و ضدّ حکمت اگر چند یکسره امروز حاکم‌اند و معدّل  
(۲۲/۶۱)

او در به کار بردن «عدل و معدّل» و «حکمت و حاکم» صنعت اشتقاق را به کار برده است. «معدّل» یکی از اصطلاحات حقوقی است، یعنی کسی که حکم به عدالت شاهدان در دادگاه می‌کرده است و همیشه با کلمه «مزگی» همراه آورده می‌شود، یعنی کسی که حکم به تزکیه و پاکی شاهدان می‌کند. بیهقی در داستان حسنک وزیر می‌گوید: و قضات بلخ و اشراف و علما و فقها و معدّلان و مزکیان، کسانی که نامدار و فراروی بودند هم آنجا حاضر بودند (تاریخ بیهقی، ص ۱۸۳).

مرغ که در دام بر چنه طمع افکند بخت بد آنگاه خاردرش رگک بسمل  
(۲۳/۱۶)

«رگک بسمل» رگی است که هنگام ذبح بریده می‌شود. چون در هنگام ذبح جانوران بسم الله الرحمن الرحیم گفته می‌شود «بسمل کردن» به معنای ذبح شرعی است. منوچهری دامغانی گفته است:

بیامد اوفتان خیزان بر من چنان مرغی که باشد نیم بسمل  
(دیوان، ص ۶۵)

در عربی بنا بر قاعده‌ای که آن را «نحت» گویند فعل بَسَمَلَ یَسْمَلُ از آن ساخته شده و در این بیت اسم فاعل آن که «مُبَسْمِل» است دیده می‌شود:

لَقَدْ بَسَمَلْتُ لَيْلِي غَدَاةَ لِقَائِهَا  
أَلَا حَبِيذًا ذَاكَ الْعَزَّالُ الْمُبَسْمِلُ  
(کتاب الزینة، ج ۲، ص ۱۱)

بشوزی امامی که خط پدرش است به تعویذ خیرات مرخیبری را  
(۳۹/۶۴)

یعنی برو به سوی امامی (المستنصر بالله) که خط پدر او (علی بن ابی طالب) برای یهودیان خبیر همچون تعویذ (دعای محافظت که برگردن یا بازو می‌بستند، تمیمه) که خبیر و سعادت به بار می‌آورد. اشاره است به نامه‌ای که یهودیان ادعا می‌کردند به خط حضرت علی بن ابی طالب (ع) در دست دارند که در آن در امان خدا و ذمه رسول خدا خود و دین و مالشان محفوظ است و از پرداخت جزیه معاف هستند. در زمان القائم بامرالله این نامه بر خطیب بغدادی عرضه شد، معلوم گردید که آن مجهول و مزور است. (معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۸).

## ۲۵

ابن زردتن لاغر گل‌خوار سیه‌سار

زردست و نزارست و چنین باشد گل‌خوار

۱/۷۶

ناصر خسرو مرادش از لاغر گل‌خوار سیه‌سار «قلم» است که از نی زرد رنگ ساخته شده و مرکب دوات تشبیه به گل شده است و مراد او از گل «گل نیشابوری» است که آن به صورت نقل ساخته می‌شد و در درمان بسیاری از بیماریها به کار می‌رفت. یکی از عوارض آن این بود که رنگ چهره را زرد می‌ساخت. سلطان محمود غزنوی به خوردن این گل معتاد بوده، چنان‌که درباره او گفته شده است: چنین گویند که سلطان محمود غازی را روی نیکو نبود کشیده‌روی بود و خشک و درازگردن و بلندبینی و کوسه بود. و به سبب آن‌که پیوسته گل خوردی زرد روی می‌بودی (سیرالملوک، ص ۶۰).

## ۲۶

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنو محال دهری شیدا را

(۱۱/۷۷)

«قدیم» چیزی است که مسبوق به عدم یا چیزی دیگر باشد در برابر «حادث». مراد از دهری کسی است که عقیده به صانع عالم و ذات باری تعالی و خلقت او ندارد، بلکه دهر و روزگار را فاعل و صانع می‌داند که در قرآن درباره آنان چنین آمده است: **وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ**. یعنی این دهر است که ما را می‌میراند. شاید مراد ناصر از دهری شیدای ابوالعباس ایرانشهری یا محمد بن زکریای رازی باشد که در زادالمسافرین از

آنان تعبیر به طباعیان و دهریان و اصحاب هیولی کرده است (زادالمسافرین، ص ۷۳).

۲۷

هر آن‌گه کز و بازماند خطیب      فزاید برو بی‌شعالی سُعال

(۶/۱۱۶)

«سُعال» به معنی سرفه است. وقتی خطیب در حال سخن مطلب را فراموش کند بدون آن‌که سرفه‌اش بیاید سرفه می‌کند. ابن عبد ربّه اشاره به این موضوع کرده است: وَ يَسْأَعُلُ مِنْ غَيْرِ سَعْلَةٍ (عقدالفرید، ج ۱، ص ۲۸۷).

۲۸

گرگ مال و ضیاع تو نخورد      گرگ صعب تو میر و بندارست

(۲۵/۱۳۴)

«بندار» مخفف «بنه‌دار» کسی که اموال و خزاین دولتی و سلطانی را در اختیار دارد. معمولاً بنداران در ردیف امیران بوده‌اند که ناصر خسرو در جای دیگر نیز می‌گوید:

در طمع روز و شب میان بسته      بر در شاه و میر و بندارند

(۴۳/۲۲۸)

بنداران دارای لباسی خاص بوده‌اند، چنان‌که بیهقی می‌گوید: و حصیری در آن روز در جبه‌ای بود زرد مزعفری و پسرش در جبه‌ بنداری (تاریخ بیهقی، ص ۱۷۱). این کلمه از فارسی وارد عربی شده و از آن مصدر «بندرة» ساخته‌اند. ابن حوقل می‌گوید: برای هر ناحیه‌ای از سجستان قاضی و صاحب‌خبر و برید و صاحب‌معونت و کاتب سلّه‌ای است که معروف به بندار است و خراج مطالبه می‌کند (صورة الارض، ص ۳۵۶).

۲۹

ایزدش عطا داد به پیغمبر ازیراک      اویست حقیقت یکی از سبع‌مشانیش

(۴۰/۱۳۸)

«سبع مثانی» که به فارسی هفتی از دوگانه ترجمه شده، به سورة فاتحة الكتاب اطلاق می شود، زیرا هفت آیت است که در هر نمازی دوبار خوانده می شود و برخی گفته اند به جهت این که دو بار نازل شده، یک بار به مکه و دیگر بار به مدینه (کشف الاسرار، ج ۵، ص ۳۳۷). سنایی گوید:

ز سبع سموات تا برنبری ندانی تو تفسیر سبع المثانی

(دیوان، ص ۶۷۶)

### ۳۰

حیلت و مکرست فقه و علم او و سوی او

نیست دانا هر که او مُحْتال یا مَکْگار نیست

(۲۱/۱۴۷)

حیله در لغت به معنی مکر و فریب است، ولی شاعر وقتی آن را همراه با فقه و علم می آورد، از آن حیله های فقهی را اراده می کند که در فقه ابوحنیفه کاربرد داشته، چنان که ثعالبی می گوید: و ابوحنیفه فی الفقه هو لم یسبق فی الحیل الفقهیة و لم یلحق الی یومنا هذا (لطائف المعارف، ص ۶۸). از مهمترین کتابها در حیله های فقهی کتاب الحیل فی الفقه طبری قزوینی شافعی و الحیل و المخارج خصاف است که اولی در سال ۱۹۲۲ و دومی در سال ۱۹۲۳ به وسیله ژوزف شاخت در هانور آلمان چاپ شده اند. ناصر خسرو هر چند در خطاب با مخالفان حیله های فقهی را منظور داشته، ولی معنی لغوی را هم مناسب دانسته، لذا در مصراع دوم «محتال» به معنی حیله گر را با مرادف آن که «مگار» باشد، آورده است.

### ۳۱

چون عمرو عاص پیش علی دی مه پیش بهار عاجز و رسوا شد

(۱۵/۱۶۱)

اشاره به داستان معروف عمرو عاص است که وقتی در نبرد برابر حضرت علی (ع) قرار گرفت عورت خود را نمایان ساخت تا با این عمل جان خود را نجات دهد، زیرا می دانست که آن حضرت با تقوی و عفاف که دارد نگاه به شرمگاه او نمی کند. شاعر هم در این بیت

اشاره به همین داستان دارد:

و لا خیر فی دفع الرئی بمذلة كما ردها يوماً يسوآئته عثرو

(نشوار المحاضرة، ج ۳، ص ۲۳۱)

۳۲

گفتا که اگر کسی به صد دوران  
چون گفت که «لا إله إلا الله»  
بودست ستمگری و جبّاری  
نایدش به روی هیچ دشواری

(۲۳ و ۲۲/۱۶۷)

شاید مراد او برخی از مرجئه باشند که می گفتند: کسی که لا إله إلا الله بگوید، محمد رسول الله بگوید و حرام را حرام و حلال را حلال بداند به بهشت می رود، هر چند زنا و سرقت و قتل و شرب خمر کند (التنبيه والترّد على اهل الاهواء والبدع، ص ۴۸).

۳۳

گر نیست طاقتم که تن خویش را  
آن دیو را که در تن و جان منست  
بسرکاروان دیو سلیمان کنم  
باری به عقل خویش مسلمان کنم

(۳۳ و ۳۲/۱۷۷)

«مسلمان شدن دیو» ناظر است به تعبیری که در روایت حضرت رسول آمده که مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ شَيْطَانٌ. قالوا: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: وَأَنَا، إِلَّا إِنْ أَعَانَنِي فَاسْلَمَ فَلَا يَأْمُرُ الْأَبْجَانِ. احياء علوم الدّین ج ۳ ص ۲۸. ناصر خسرو در جایی دیگر نیز می گوید:

مرا در پیرهن دیوی منافق بود و گردنکش

ولیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش

(۴۹/۲۰۸)

۳۴

یکی روزنامه ست مرکارها را  
که آن را جهاندار دادار دارد

۶۰/۱۷۹



«روزنامه» نامه و کاغذی است که اعمال و کارهای روزانه را در آن می‌نوشتند. این کلمه که در پهلوی «روچ نامک» بوده، در عربی به «روزنامج» معرب شده و در فارسی «روزنامه» هم گویند. خوارزمی در کتاب خود این کلمه را چنین تفسیر کرده است: «الرُّوزَنَامَج» تفسیره كِتَابُ الْيَوْمِ لِأَنَّهُ يُكْتَبُ فِيهِ مَا يَجْرِي كُلَّ يَوْمٍ مِنْ اسْتِخْرَاجِ أَوْ نَفَقَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ (مفاتیح العلوم، ص ۵۴).

### ۳۵

هر گه که همیشه دل تو بی‌هش و خفته است

بیدار چه سود است تو را چشم چو خرگوش

(۲/۱۹۵)

اشاره است به این که خرگوش در حال خواب چشمانش بیدار است. جاحظ اشاره به این معنی دارد: وَ لَمْ تَأْمَتِ الْأَرْنَبُ مَفْتُوحَةَ الْعَيْنَيْنِ (التربيع والتدوير، ص ۹۶).  
متنبی نیز اشاره به این معنی دارد:

أَرَأَيْتَ غَيْرَ أَنَّهُمْ مُلُوكٌ      مُفْتَحَةً عُيُوثُهُمْ نِيَامٌ

(نمار القلوب، ص ۳۱۲)

ناصر خسرو در جای دیگر نیز گفته است:

خرگوش وار دیدم مردم را      خفته دو چشم باز و خرد خفته

(۸/۱۴۳)

### ۳۶

چند ناگهان به چاه اندر فتاد      آن که او مر دیگران را چاه کند

(۹/۲۰۷)

در عربی نیز آمده: مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِغَيْرِهِ سَقَطَ فِيهَا، یعنی هر که برای دیگران چاه کند خود در آن افتاد. در پهلوی نیز آمده: کی همیالان راذ چاه اپکند خویش اندر افتید (اخلاق ایران باستان، ص ۳۱). ابوالفضل سگری مروزی که مضامین بدیع را از فارسی اخذ می‌کرده، می‌گوید:

كَمْ مَّا كَرِهَ حَاقِقٌ بِهِ مَكْرَهُهُ      وَوَاقِعٌ فِي بَعْضِ مَا يَخْفِرُ

(نبتة الدهر، ج ۴، ص ۸۷)

۳۷

لیکن از راه عقل هشیاران      بشناسند فربهی ز اماس

(۲۴/۲۰۹)

حریری در مقامات می گوید: اِسْتَشْمَنْتُ ذَا وَرَمٍ. یعنی ورم دار را فربه پنداشتی. متنبی گفته است:

أَعْيَدُهَا نَظْرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةٍ      إِنْ تَحَسَّبَ الشَّحْمَ فَيَمْنَنَ شَخْمُهُ وَرَمٌ

عطار گفته است:

زهی شد در گلویت گر زهت کرد      که آماسی بود گر فربهت کرد

(اسرار نامه، ص ۱۲۵)

۳۸

ای خردمند هوش دار که خلق      بس به اسداس در زدند اخماس

(۲۵/۲۰۹)

از ضرب المثل‌های عربی است که ضَرْبٌ أَخْمَاسٌ لِأَسْدَاسٍ، و شاعر نیز گوید:

إِذَا أَرَادَ امْرَأَةٌ مَكْرًا جَنَى عِيْلًا      وَظَلَّ يَضْرِبُ أَخْمَاسًا لِأَسْدَاسٍ

(عقد الفرید، ج ۲، ص ۷۲)

۳۹

از نام تو بگدازد بدخواه تو گویی      ماه است مگر نام تو بدخواهت کتان

(۸۲/۲۲۲)

این مشهور بوده که نور ماه کتان را پوسیده می گرداند: جاحظ می گوید: إِنَّ الْقَمَرَ يَقْرُضُ

الکَتَّانَ (التربیع و التدویر، ص ۶۳).

شاعر عرب نیز گوید:

لَا تَعَجَّبُوا مِنْ بَلِي عَالِيَةٍ      قَدْ زُرَّ أُرَاؤُهُ عَلَى الْقَمَرِ

(معاهد النصیص، ج ۲، ص ۱۲۹)

فرخی گفته است:

از کین او دل دشمن چنان شود      کز نورماه درخشنده جامه کتان

(دیوان، ص ۲۵۴)

۴۰

زی خازن علم و حکم و خانه معمور      با نام بزرگ آن که بدو دهر معمر

(۱۲۱/۲۴۲)

«خانه معمور» همان بیت المعمور است که می‌گویند خانه‌ای است در آسمان چهارم در برابر کعبه (ترجمان القرآن، ذیل «عمر»). رشیدالدین میبدی در ذیل آیه شریفه و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل، گوید: در زمین خانه‌ای ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه‌ای ساختند و مطاف آسمانیان کردند آن را بیت المعمور گویند و فریشتگان روی بدان آرند و این یکی را کعبه نام نهادند و آدمیان روی به آن آرند (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۶۶).

غرض از این گفتار این است که نشان داده شود که ناصر خسرو، که چیرگی کاملی بر علوم و معارف زمان خود داشته، از همه آنها در اشعار خود بهره‌برداری کرده است. برای فهم محتوای علمی اشعار ناصر خسرو جوینده ناچار است که با آن منابعی که مورد استفاده شاعر بوده آشنایی داشته باشد و تعلیقات و توضیحاتی که نگارنده آماده ساخته تا اندازه‌ای این نیاز را برطرف می‌کند. در این گفتار نمونه‌ای از این تعلیقات آورده شد تا نشان‌دهنده اهمیت آنها در فهم دیوان اشعار ناصر خسرو باشد، تا اگر وسائل و امکانات فراهم شود همه آنها در مجلدی واحد چاپ و منتشر گردد. *بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* *إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى*.

## کتابنامه

- احیاء علوم الدین، امام محمد غزالی، قاهره مطبعة الاستقامة، [بی تا].
- اخلاق ایران باستان، دینشاه ایرانی، برلن ۱۳۰۹ ش.
- اسرارنامه، فریدالدین عطار، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران ۱۳۳۸ ش.
- تاریخ بیهقی، به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض، تهران ۱۳۲۴ ش.
- تحفة المستجیبین، ابویعقوب سجستانی، در خمس رسائل اسماعیلیه، با مقدمه عارف تامر، سلمیه سوریه ۱۹۵۶ م.
- التربیع و التدویر، عثمان بن بحر جاحظ، دمشق ۱۹۵۵ م.
- ترجمان القرآن، میر سید شریف جرجانی، به ترتیب عادل، تهران ۱۳۳۷ ش.
- تفسیر ابوالفتح رازی، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۰ ش.
- تکملة تاریخ الطبری، محمد بن عبدالملک همدانی، بیروت ۱۹۶۱ م.
- التمثیل و المحاضرة، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، قاهره ۱۳۸۱ ق.
- التنبیه و الترة علی اهل الأهواء و البدع، محمد بن احمد الملطی الشافعی، بیروت ۱۹۶۸ م.
- ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، قاهره ۱۳۶۴ ق.
- جامع الحکمتین، ناصر خسرو قبادیانی، به کوشش هانری کربن و محمد معین، تهران ۱۳۳۲ ش.
- الجامع فی اخبار ابی العلاء المعری و آثاره، محمد سلیم الجندی، دمشق ۱۳۸۲ ق.
- الخروج، یحیی بن آدم، لیدن ۱۸۹۵ م.
- دیوان سنایی، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۰ ش.
- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۲۶ ش.
- دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة شیرازی، قاهره، ۱۹۴۵ م.
- خدعائم الإسلام، قاضی نعمان بن حنین مغربی، چاپ دارالمعارف، قاهره ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۳ م.
- راحة العقل، حمیدالدین کرمانی، قاهره ۱۹۵۳ م.
- الرسالة العلیة فی الأحادیث النبویة، بیهقی سبزواری، تهران ۱۳۴۴ ش.
- رسائل اخوان الصفا و خلتان الوفا، بیروت ۱۹۷۵ م.
- زادالمسافرین، ناصر خسرو قبادیانی، برلن ۱۹۴۱ م.
- سفینة البحار، شیخ عباس قمی، نجف ۱۳۵۲ ق.
- سیرالملوک، خواجه نظام الملک طوسی، تهران ۱۳۴۱ ش.
- شرح الالفیة لابن مالک، ابن عقیل، قاهره ۱۳۶۷ ق.

- شرح غررالفرائد، حاج ملاهادی سبزواری، به اهتمام ایزوتسو و مهدی محقق، تهران ۱۳۴۸ ش.
- صورة الارض، ابن حوقل، تهران چاپ افست، [بی تا].
- عیون الاخبار، ابن قتیبة دینوری، دارالکتب المصریة، [بی تا].
- کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، تهران ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش.
- لغات المعارف، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، قاهره ۱۳۴۶ق.
- معاهد التنصیص فی شرح شواهد التلخیص، عبدالرحیم عباسی، قاهره ۱۳۷۶ق.
- معجم الادباء، یاقوت حموی، قاهره ۱۳۵۵ق.
- مفاتیح العلوم، خوارزمی، قاهره ۱۳۴۹ق.
- مقامات حریری، حریری، قاهره ۱۳۲۶ق.
- نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، ابوعلی المحسن بن علی التتوخی، قاهره ۱۹۷۱ م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی